

Research Paper

Analysis of Trump's foreign policy towards Afghanistan with emphasis on the 2020 peace agreement with the Taliban

Mehdi Hedayati Shahidani*¹ Milad Salman Zadeh² Mohammad Reza Babaie³

¹ Assistant Professor of International Relations, University of Guilan, Rasht, Iran

² Master student of political science, Allameh Tabatabaie University, Tehran, Iran

³ Master student of regional studies, University of Tehran, Tehran, Iran



10.22080/jpir.2021.20888.1195

Received:

March 3, 2021

Accepted:

April 14, 2021

Available online:

Click or tap to enter a date.

Keywords:

Afghanistan, US foreign policy, isolationism, internationalism, Trump, Taliban

Abstract

With the coming to power of Donald Trump as President of the United States, the Afghanistan crisis, which has overshadowed Washington's foreign policy since 2001, entered a new phase. The noteworthy point at this stage is the official acceptance of the Taliban as a political and field reality in the field of power in Afghanistan, which has put the United States in the orbit of a peace approach with the Taliban and subsequently ending the war in Afghanistan. The main purpose of this article is to examine US foreign policy in peace with the Taliban. Based on this, using descriptive-analytical method and library resources, it raises the main question of how Trump's foreign policy in peace with the Taliban is explained and what are the most important factors influencing it? The findings show that Trump used a neo-separatist approach in concluding a peace agreement with the Taliban, which is a selective internationalism that offers a utilitarian foreign policy. In this context, the United States during the Trump era tried to be present in Afghanistan at the lowest possible cost and manage the crisis in this country. The most important factors influencing the peace between the United States and the Taliban can be examined in two levels: changes in US policies and the field situation and policies of the Afghan government.

*Corresponding Author: Mehdi Hedayati Shahidani

Address: University of Guilan, Rasht, Iran

Email: mehdi.hedayati88@gmail.com

Tel: Click or tap here to enter text.

علمی

واکاوی سیاست خارجی ترامپ نسبت به افغانستان با تأکید بر توافق‌نامه‌ی صلح با طالبان در سال ۲۰۲۰

مهدی هدایتی شهیدانی^{۱*}، میلاد سلمان‌زاده، محمدرضا بابایی

^۱ استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان، رشت، ایران

^۲ دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران

^۳ دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران، تهران، ایران

 10.22080/jpir.2021.20888.1195

چکیده

با به قدرت رسیدن دونالد ترامپ به عنوان رئیس جمهور آمریکا، بحران افغانستان که از سال ۲۰۰۱ بر سیاست خارجی واشنگتن سایه افکنده است، وارد مرحله‌ی جدیدی شد. نکته‌ی قابل توجه در این مرحله، پذیرش رسمی طالبان به عنوان واقعیتی سیاسی و میدانی در عرصه‌ی قدرت در افغانستان است که آمریکا را در مدار رویکرد صلح با طالبان و به دنبال آن پایان دادن به جنگ در افغانستان قرار داده است. هدف اصلی در مقاله‌ی حاضر، بررسی سیاست خارجی آمریکا در صلح با گروه طالبان است. بر این اساس، با بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی و منابع کتابخانه‌ای، این سوال اصلی را مطرح می‌کند که سیاست خارجی ترامپ در صلح با گروه طالبان چگونه تبیین می‌شود و مهم‌ترین عوامل موثر بر آن چیست؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که ترامپ در انعقاد توافق صلح با طالبان از رویکرد نوانزواگرایی بهره برد که نوعی بین‌الملل‌گرایی گزینشی است و یک سیاست خارجی منفعت‌محور را ارائه می‌دهد. در این چارچوب، آمریکا در دوره‌ی ترامپ سعی کرد با کمترین هزینه ممکن، در افغانستان حضور داشته باشد و بحران در این کشور را مدیریت کند. مهم‌ترین عوامل موثر بر صلح آمریکا و طالبان نیز در دو سطح تغییرات سیاست‌های آمریکا و وضعیت میدانی و سیاست‌های دولت افغانستان قابل بررسی است.

تاریخ دریافت:

۱۳ اسفند ۱۳۹۹

تاریخ پذیرش:

۲۵ فروردین ۱۴۰۰

تاریخ انتشار:

Click or tap here to enter text.

کلیدواژه‌ها:

افغانستان، سیاست خارجی آمریکا، انزواگرایی، بین‌الملل‌گرایی، ترامپ، طالبان

* نویسنده مسئول: مهدی هدایتی شهیدانی

آدرس: دانشگاه گیلان، رشت، ایران

ایمیل: mehdi.hedayati88@gmail.com

تلفن: Click or tap here to enter text.

۱ مقدمه

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد، رقابت‌های سیاسی و نظامی کشورها چارچوب‌های جدیدی به خود گرفت.

در بطن این چارچوب نوین، دو تحول عمده به وجود آمد. ابتدا، قدرت نظامی جای خود را به قدرت نرم داد و سپس، برتری اقتصادی به جای برتری نظامی در اولویت قرار گرفت. بر این اساس، دست‌یابی به موقعیت‌های ژئواکونومیک به مهم‌ترین عرصه‌ی رقابت کشورها تبدیل شد. این رقابت، اشکال جدیدی را نسبت به دوران جنگ سرد با خود به همراه داشت و باعث شد مسائل ژئوپلیتیکی در ابعادی نو و متفاوت استراتژی کشورها را تحت تاثیر قرار دهند. بدین ترتیب، مناطقی که دارای توانمندی‌های اقتصادی و استراتژیکی بالایی بودند و ترکیبی از قدرت خشکی و آبی را با هم داشتند، بیشتر مورد توجه قدرت‌های بزرگ قرار گرفت.

در همین رابطه، جفری کمپ در نظریه‌ی «بیضی استراتژیک هارتلند»، رقابت اصلی قدرت‌های بزرگ در این دوره را بر سر منابع انرژی می‌داند که با ظهور کشورهای تازه صنعتی شده شرق و جنوب آسیا و مسائلی همچون استخراج، بهره‌برداری و انتقال انرژی موضوعات نوینی را در فراگرد رقابت کشورها مطرح می‌کند. افغانستان، یکی از مناطق ژئواکونومیک است که در مجاورت بیضی استراتژیک هارتلند، به عرصه‌ی رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی به ویژه آمریکا تبدیل شده است. همسایگی با قدرت‌های جهانی مانند چین و روسیه و نیز قدرت‌های منطقه‌ای همچون پاکستان و ایران و نیز همجواری با خلیج فارس و حوزه‌ی خزر به عنوان دو منبع غنی انرژی، جذابیت افغانستان را برای آمریکا بیش از پیش افزایش می‌دهد (ارجمندی و همکاران، ۱۳۹۴: ۳۶).

افغانستان در طول دو دهه‌ی گذشته از محیط‌های اصلی اعمال سیاست خارجی آمریکا در آسیا بوده و

از زوایای مختلف آن را تحت تاثیر قرار داده است. نخست، به دنبال واقعه‌ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، حمله‌ی نظامی به افغانستان از مهم‌ترین اقدامات واشنگتن برای تثبیت قدرت هژمونیک خویش به حساب می‌آید. دوم، حمله به افغانستان به عنوان سرآغازی بر راهبرد ائتلاف‌سازی در سیاست خارجی آمریکا به ویژه در مبارزه با تروریسم محسوب می‌شود که در سال‌های بعد نیز ادامه‌یافت. سوم، حمله‌ی نظامی به افغانستان گزینه‌ی نخست آمریکا برای اعمال دموکراسی‌تحمیلی در قرن جدید به حساب می‌آید. در نهایت نیز این که بحران سال ۲۰۰۱ افغانستان تاکنون هزینه‌ای بیش از دو تریلیون دلاری را برای آمریکا به همراه داشته است (دهشیری، ۱۳۹۷: ۳۶).

سیاست خارجی آمریکا از ابتدای بحران افغانستان در سال ۲۰۰۱ تاکنون تحت تاثیر موضوعات مختلفی همچون مبارزه با تروریسم، نزدیکی به مرزهای روسیه و ایران و همچنین هم‌پوشانی با سیاست شبه‌قاره‌ای خود در حمایت از هند قرار داشته و درگیری در این بحران در کنار درگیری در منطقه پراشوب خاورمیانه کاهش قدرت هژمونیک آمریکا را به همراه داشته است. جنگ افغانستان از مسائل اصلی سه دولت بوش، اوباما و ترامپ در کاخ سفید بود و دریک روند فرسایشی به طولانی‌ترین جنگ آمریکا تبدیل شده است. در همین چارچوب، نگاه به فرایند سیاست‌گذاری آمریکا در افغانستان از توافقنامه‌ی بن تا سیاست خروج نظامیان در دوره‌ی اوباما و انعقاد توافقنامه‌ی صلح با طالبان در دوره‌ی ترامپ نشان می‌دهد که رویکرد واشنگتن از رویکردهای حضور مستقیم نظامی به راه‌حل‌های غیرنظامی و از طریق دیپلماسی گذر کرده است. در این راستا جدیدترین تحول در سیاست خارجی آمریکا انعقاد توافق صلح با طالبان در آغاز سال ۲۰۲۰ میلادی است. دستیابی به این توافق پس از دو دهه‌ی جنگ در افغانستان از طرفی نشانه‌ی رویکرد جدید در سیاست خارجی آمریکا به ویژه تجدیدنظر در استفاده از گزینه‌ی نظامی بر حل و

1. Jeffrey camp

هیچ الزامی برای قبول تعهدات اخلاقی در خارج از کشور ندارد(کالاها، ۱۳۸۷: ۱۰۴).

با بررسی سیاست‌های اعلامی و اعمالی آمریکا در دوره ترامپ می‌توان استدلال نمود که راهبرد اصلی آمریکا در این دوره بر مبنای نوانزوگرایی است. در قالب این راهبرد، آمریکا برخلاف انزوگرایی در قرن نوزدهم که مشخصه اصلی آن عدم ورود این کشور به معادلات جهانی واکنش نشان داد. در عین حال، نوانزوگرایی خواستار پایان یافتن یا کاهش برخی از تعهدات سیاست خارجی، تداوم برخی دیگر از آنها و همچنین قبول برخی تعهدات جدید است(سلیمان-زاده و همکاران، ۱۳۹۷: ۲۷۳).

در چارچوب فوق به نظر می‌رسد نوانزوگرایی نوعی بین‌الملل‌گرایی‌گزینه‌ی است، نه انزوگرایی مطلق. این راهبرد در عرصه سیاست خارجی مبتنی بر نوعی منفعت‌طلبی یا راهبرد خودمدار نیز شناخته می‌شود. نوانزوگرایان ادعا نمی‌کنند که آمریکا باید خود را از سایرکشورها جدا کند، بلکه از نظر آنها، بهترین روش برای تامین منافع ملی به عنوان اولویت اصلی سیاست خارجی این است که آمریکا در وهله اول بر اهداف ملی خود متمرکز شود. این موضوع در قالب موضوع «آمریکا نخست» در سند^۱ راهبرد امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۱۸ خود را نمایان ساخت. از این رو، آنچه پیگیری شد صرفاً مفهوم محدودی از منافع ملی آمریکا شامل حفاظت فیزیکی از قلمرو، مردم و رونق اقتصادی کشور بود(کریمی‌فرد، ۱۳۹۷: ۲۸۹).

با این تعریف می‌توان ادعا کرد که آمریکا در دوره ترامپ بیش از هر زمان دیگری از رویکرد نوانزوگرایی بهره برده است. از یک طرف خروج آمریکا از پیمان‌ها و سازمان‌های بین‌المللی بیانگر این است که توانایی آمریکا برای اعمال سیاست‌های یک جانبه و عمل در سطح جهانی رو به افول گذاشته است. این روند که از زمان باراک اوباما

فصل بحران است و از طرف دیگر عرصه‌ی ژئوپلیتیک نوینی را برای طالبان در صحنه داخلی افغانستان فراهم می‌کند. بر این اساس، هدف اصلی در این مقاله، بررسی و تبیین سیاست خارجی آمریکا در دوره ترامپ در قبال افغانستان است. در این چارچوب پس از طرح چارچوب نظری پژوهش، به رویکرد جدید آمریکا در قبال افغانستان و مسئله صلح با گروه طالبان به همراه مهم‌ترین عوامل این موضوع پرداخته شده است.

۲ چارچوب مفهومی

دوگانه همیشگی انزوگرایی و بین‌الملل‌گرایی یکی از مهمترین جدال‌های نظری با ماهیت کارکردی در سیاست خارجی آمریکا بوده است که دست کم در یک قرن اخیر تعارضات جدی را در میان جریان‌های سیاسی این کشور ایجاد نموده است.

این دوگانه تعارض‌آمیز در دوران ریاست جمهوری دونالد ترامپ نیز همواره به بحث‌های جدی سیاسی در میان محافل دانشگاهی و همچنین عمومی آمریکا منجر شد. چنانچه با بررسی مفروضات این دو راهبرد می‌توان به تطبیق آنها با رویکرد سیاست خارجی آمریکا در این دوره پرداخت.

انزوگرایان برخلاف بین‌الملل‌گرایان اهداف ملی را به اهداف بین‌المللی ترجیح می‌دهند. مفروضات اصلی انزوگرایی در سیاست خارجی آمریکا را تمرکز بر کشورها و مناطق خاص جغرافیایی، ایفای نقش رهبری محدود و یک جانبه، مخالفت با درگیری در امور بین‌المللی، حمایت از غیرنظامی‌گرایی و غیرمداخله‌گرایی(نه ضدنظامی‌گرایی یا ضدمداخله‌گرایی) و در نهایت مخالفت با جهانی شدن در حوزه اقتصاد تشکیل می‌دهد. انزوگرایان معتقدند که تعهدات خارجی هزینه‌هایی جدی در داخل به همراه دارد و از آنجا که این تعهدات با تاثیر منفی بر وظایف دولت در داخل همراه است، آمریکا

¹. America First

می‌آورد. پس از جنگ جهانی دوم نیز افغانستان به کانون رقابت بلوک شرق و غرب و مبارزه با بنیادگرایی اسلامی مبدل شد. نگاه به افغانستان در درون قالب بزرگتر منطقه آسیای مرکزی از اهمیت بیشتری برخوردار است. مکیندر از آسیای مرکزی به عنوان منطقه‌ی محوری یا هارتلندیاد می‌کند که دربردارنده‌ی مناطق مهمی از آسیا و اروپا است و تسلط بر آن، پیروزی را به ارمغان می‌آورد (صفری و وثوقی، ۱۳۹۵: ۱۱۴). به علاوه، این منطقه از این لحاظ که به خاورمیانه و خلیج فارس نزدیک است و به عبارت دیگر، محل برخورد خشکی و دریا است، می‌تواند محل برخورد نیروی زمینی و دریایی باشند (سلیمی و رحمتی‌پور، ۱۳۹۳: ۱۳۲). افغانستان در قالب نظریه‌ی ریملند اسپایکمن نیز بخشی از آسیای مرکزی و در ریملند داخلی قرار دارد (آقایی و فلاحی، ۱۳۹۴: ۳).

افغانستان در سیاست خارجی آمریکا نیز در کانون چند سیستم منطقه‌ای شامل شبه‌قاره هند، آسیای مرکزی، خاورمیانه‌ی بزرگ و خلیج فارس قرار گرفته است. در این بین مجاورت افغانستان با خاورمیانه، موقعیت ژئواستراتژیکی این کشور را برای آمریکا دوچندان نموده است (پیشگاهی‌فرد و رحیمی، ۱۳۸۷: ۱۰۹). افغانستان در سیاست خارجی آمریکا در دوره‌ی پس از جنگ جهانی دوم با دو موضوع مقابله با کمونیسم و مبارزه با تروریسم گره خورده است. در واقع راهبردهای جنگ با کمونیسم و تروریسم مواردی هستند که آمریکا در قالب آنها اقدامات نظامی خود در افغانستان را به وسیله ان توجیه می‌کند. اشغال افغانستان در سال ۱۹۷۹ توسط شوروی، افغانستان را در کانون توجهات بین‌المللی قرار داد، به‌خصوص که عرصه‌ی رقابت آمریکا و شوروی نیز قرار داشت. آمریکا برای فرسایش توان شوروی از گروه‌های سلفی چندملیتی و مجاهدین افغان استفاده کرد. در سال ۱۹۹۶ از میان همین گروه‌ها، طالبان در افغانستان حکومت را به دست

پدیدار شده بود، در دوره‌ی ترامپ شدت بیشتری گرفت. ترامپ، بخش عمده‌ای از دستور کار سیاست خارجی آمریکا را به خروج از پیمان‌هایی که از نظر اقتصادی برای آمریکا زیان‌آور به نظر می‌رسیدند قرار داد و از این طریق تعهدات مالی و نظامی آمریکا را در سطح جهانی کاهش داد. رویکردی که نشان داد آمریکا در این دوره، همچون گذشته توانایی برعهده گرفتن تعهدات بین‌المللی به عنوان قدرت هژمون را ندارد (نوری و حسینی، ۱۳۹۸: ۱۸۱).

از طرف دیگر، سیاست خارجی آمریکا در این دوره قدرت سیاسی و نظامی را از دریچه‌ی اقتصادی مورد توجه قرار داد. به گونه‌ای که دغدغه‌ی رئیس‌جمهور ترامپ این بود که آمریکا برای حفظ مرکزیت و هژمونی خود باید موقعیت برتر اقتصادی خود را حفظ کند. به کارگیری منطق اقتصادی بیش از همه، به ایجاد تغییر در اولویت‌های بین‌المللی آمریکا منجر شد. آن گونه که چارلز لیندبرگ معتقد است ترامپ سیاست‌های کلان آمریکا را مورد تجدیدنظر قرار داد. بدین ترتیب که آن دسته از تعهداتی را که برای آمریکا منفعت اقتصادی در پی نداشت مورد بازنگری قرار داد و تعهدات مالی این کشور را کاهش داد (شفایی و منفرد، ۱۳۹۷: ۱۶۸).

۳ ژئوپلیتیک افغانستان و سیاست خارجی آمریکا

تحولات چند دهه‌ی اخیر پیرامون افغانستان تا حدود زیاد متاثر از جایگاه ژئوپلیتیک این کشور در منطقه‌ای است که قلب آسیا نامیده می‌شود.

به گونه‌ای که موقعیت جغرافیایی این کشور طی قرون گذشته مورد توجه قدرت‌های بزرگ قرار گرفته است. برای مثال، بریتانیا در قرن نوزدهم افغانستان را به مثابه خط اول دفاعی از مستعمرات خود در شبه‌قاره هند در برابر روسیه و فرانسه به حساب

3. Nicholas J Spikeman

1. Charles Lindbergh

2. Sir Halford John Mackinder

۴ طرح مک کریستال نخستین گام به سوی مذاکره با طالبان

بعد از حمله‌ی آمریکا به افغانستان و سقوط رژیم طالبان، دولت جدید در افغانستان توجهی چندانی به وضعیت گروه‌های قومی در این کشور نداشت.

این بی‌توجهی به همراه نگرانی آمریکا از قدرت-گیری مجدد طالبان آمریکا باعث قدرت‌گیری دوباره این گروه و افزایش حملات مسلحانه علیه نیروهای خارجی و متحدان محلی آنها شد. با گسترش حملات طالبان، مک کریستال فرمانده^۱ آمریکایی نیروهای آیساف طرحی را ارائه داد که طبق آن، آمریکا ۳۳۰۰۰ سرباز ذخیره به افغانستان فرستاد. این طرح در ابتدا باعث بازپس‌گیری مناطق اشغال شده توسط طالبان شد، ولی در ادامه تضعیف موضع پاکستان به عنوان حامی اصلی طالبان را به همراه داشت. به همین دلیل پاکستان با حمایت از طالبان، ثبات نسبی به وجود آمده در جنوب افغانستان را از بین برد و باعث به بار آمدن خسارات زیادی به مردم و نیروهای نظامی افغان شد (رفیع و بختیاری جامی، ۱۳۹۳: ۳۸-۴۱). طرح مک کریستال به طور کلی اعتبار روش‌های نظامی را در افغانستان زیر سوال برد و زمینه را برای به کارگیری دیپلماسی و روش‌های سیاسی فراهم کرد. تجربه شکست طرح فوق آمریکا را نسبت به افزایش نیرو در افغانستان بدبین کرد و در زمره‌ی عواملی قرار گرفت که آمریکا را به سمت مذاکره با طالبان سوق داد.

۵ انعقاد توافقنامه‌ی صلح آمریکا با طالبان

با پایان دوره‌ی ریاست جمهوری اوباما و به قدرت رسیدن ترامپ در سال ۲۰۱۶ سیاست خارجی آمریکا بنا بر اصل راهبردی پرهیز از دخالت‌های هزینه‌زا در امور بین‌المللی و عدم نتیجه‌گیری از اقدامات نظامی

گرفت که این مسئله توجه آمریکا را بیشتر جلب کرد. رویداد ۱۱ سپتامبر باعث شد در افغانستان برای نخستین بار آمریکا از نیروی نظامی ناتو بیرون از حوزه‌ی نظامی‌اش برای از بین بردن تروریسم استفاده شود و هر چه بیشتر نیروی نظامی به عنوان عنصر اصلی در سیاست خارجی آمریکا قرار گیرد (بایوردی و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۱۱).

استفاده از قدرت سخت‌افزاری توسط آمریکا در افغانستان بدون در نظر گرفتن مناسبات سیاسی-اجتماعی و قومی-مذهبی، این کشور را وارد یک جنگ طولانی مدت نمود که پیامدهای منفی برای ثبات و استقرار صلح در افغانستان در پی داشت. نتایج اقدام نظامی آمریکا علیه طالبان از موضوعاتی بود که در دوران ریاست جمهوری باراک اوباما و دونالد ترامپ در زمره‌ی موضوعات مهم سیاست خارجی محسوب می‌شد. در واقع جایگاه افغانستان در سیاست خارجی آمریکا تضاد بین قدرت و ضعف را نمایش داده است. بعد از خروج نیروهای شوروی از افغانستان، منطقه‌ی آسیای مرکزی با خلا ژئوپلیتیک مواجه شد و آمریکا سعی کرد از این فرصت برای تثبیت هژمونیت خود استفاده کرد. جنگ افغانستان آغاز دوره‌ای بود که سیاست خارجی آمریکا از یک مشی تهاجمی و یک جانبه‌گرایانه پیروی می‌کرد. اما دو دهه جنگ فرسایشی در افغانستان و سایر نقاط خاورمیانه و بالا رفتن هزینه‌های نظامی آمریکا باعث شد در زمان ترامپ یک‌جانبه‌گرایی از حد سیاست-های اعلامی فراتر نرود و رویکرد آمریکا به سمت انزوا و کناره‌گیری از تعهدات بین‌المللی کشیده شود (فاردقی و زنگنه، ۱۳۹۵: ۳۵).

^۱. McChrystal

برآورده شد و زمینه را برای کاهش نیروهای این کشور فراهم نمود (Lefeuvre, 2020).

با این وجود، انعقاد توافق با طالبان با ابهاماتی نیز در سیاست خارجی آمریکا همراه بود. از طرفی واشنگتن بعد از حدود دو دهه جنگ پرهزینه، مجبور به رسمیت شناختن طالبان به عنوان بازیگری تاثیرگذار در افغانستان شد. از طرف دیگر، نیز دریافت که در سیاست‌های آینده خود در افغانستان توجه بیشتری به واقعیت‌های سیاسی نشان داده و به جای تمرکز بر ایجاد دموکراسی تحمیلی، با هر حکومتی که قدرت را در این کشور به دست می‌گیرد، روابط دیپلماتیک خود را حفظ کند. به علاوه، با توجه به برداشت اقتصادی ترامپ از سیاست خارجی و هزینه‌های نظامی و غیرنظامی آمریکا در افغانستان، چالش اصلی واشنگتن در این دوره ایجاد توازن بین یک جانبه‌گرایی و کاهش هزینه‌های آمریکا بود و از انگیزه‌های اصلی آمریکا برای انعقاد توافق صلح با طالبان تلقی می‌شود.

۶ عوامل موثر بر دستیابی به توافق صلح بین آمریکا و طالبان

در تبیین عوامل موثر بر انعقاد توافق صلح بین آمریکا و طالبان باید به تغییرات رویکرد آمریکا و اوضاع داخلی افغانستان اشاره نمود که در زیر مورد بررسی قرار گرفته است.

۶.۱ عوامل مربوط به تغییر سیاست‌های آمریکا

۶.۱.۱ تغییر نگرش تدریجی آمریکا در قبال افغانستان

به طور کلی آمریکا از اواخر دوره اوباما به این نتیجه رسید که حساب افراطیون القاعده از اسلام جداست و اسلام بخشی از راه‌حل رفع مشکل افراطیون در افغانستان است و نه خود مشکل.

به سمت کاهش نیروها در افغانستان سوق یافت (Larison, 2020).

ترامپ در وعده‌های انتخاباتی خود قول خروج کامل نیروهای آمریکایی از افغانستان را داد. بعد از انتخاب به عنوان رئیس جمهور نیز پافشاری برای تحقق این وعده به گونه‌ای بود که استعفای جیمز ماتیس وزیر دفاع آمریکا را به همراه داشت (Kirby, 2018). با این وجود، در عمل تحت تاثیر واقعیات افغانستان و فشارهای داخلی و خارجی استراتژی خروج کامل از این کشور را کنار گذاشت و رویکرد خود را بر مبنای انجام مذاکره با گروه طالبان قرار داد (Ward, 2018).

مذاکرات آمریکا و طالبان به میزبانی قطر و با مشارکت فعال پاکستان انجام پذیرفت. علت اصلی مشارکت پاکستان در این مذاکرات تلاش ترامپ برای بازسازی روابط آمریکا با پاکستان است. به علاوه طالبان توسط پاکستان ایجاد شده و این کشور مهم‌ترین حامی طالبان محسوب می‌شود (Pakzad, 2020). این مذاکرات در نهایت در فوریه سال ۲۰۲۰ به امضای توافق صلح بین دو طرف منجر شد. بر اساس این توافق آمریکا متعهد شد تا به صورت نمادین بخشی از نیروی نظامی خود را از افغانستان خارج کرده و ضمن آزادی تعداد زیادی از زندانیان طالبان، به مذاکره با این گروه برای دستیابی به آتش‌بس دائم ادامه دهد. در مقابل طالبان نیز پذیرفت پس از خروج تدریجی نظامیان آمریکا، همکاری با القاعده و دیگر گروه‌های تروریستی را متوقف کند و با دولت مرکزی افغانستان که از توافق صلح کنار گذاشته شده بود، وارد مذاکره شود (Conel, 2020: 2).

بدین ترتیب با انجام این توافق و گنجاندن چهار شرط اصلی شامل آتش‌بس بین طرفین، آغاز مذاکرات طالبان با دولت مرکزی افغانستان، اعطای ضمانت‌های امنیتی از سوی این گروه در هنگام خروج نیروهای آمریکایی و عدم پذیرش حمله تروریستی از خاک افغانستان، هدف اصلی آمریکا که همان خروج افغانستان از بن‌بست امنیتی بود

۳) راهبرد درگیری متمرکز یا صفرپایه: بر اساس این گزینه آمریکا به ارزیابی دقیق فرصت‌ها و چالش‌های بحران در افغانستان مبادرت نمود. این راهبرد ضمن کاهش تعهدات آمریکا در افغانستان، مسئولیت بیشتری را به نیروهای ائتلاف و نیروهای نظامی افغان واگذار نمود (سنگری و زمانی، ۱۳۹۷: ۳۱۸).

۶.۱.۲ تجدیدنظر در مبانی اصلی سیاست - خارجی آمریکا

سیاست خارجی آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در قالب گفتمان ایدئالیسم شکل گرفت.

مهم‌ترین رکن این گفتمان برقراری دموکراسی در افغانستان بود. مفهوم دموکراسی آنقدر در افغانستان با چالش مواجه شد که آمریکا نسبت به بسط این اصل سیاست خارجی خود با تردید مواجه شد (تاجیک و شریفی، ۱۳۸۸: ۳۶). این تردید در سیاست خارجی ترامپ به بی‌تفاوتی تبدیل شد، به خصوص در افغانستان کناره‌گیری از مفاهیم این گفتمان ایدئالیستی به اوج خود رسید. یکی از مانورهای تبلیغاتی آمریکا برای حمله به افغانستان، صدور ارزش‌های آمریکایی نظیر دموکراسی، حقوق بشر و ... بود. تا قبل از روی کار آمدن ترامپ انگاره‌ی «استثنایی بودن آمریکا» محرک بین‌الملل‌گرا بودن سیاست خارجی این کشور بود، اما بین‌الملل‌گرایی گزینشی ترامپ باعث شد آمریکا از بسیاری از مسئولیت‌ها و تعهدات خود شانه خالی کند.

ترامپ در نظر داشت با اتخاذ رویکرد «آمریکا نخست»، این کشور را به سنت انزواگرایی در ابعاد نوین آن بازگرداند. بی‌تفاوتی ترامپ نسبت به مسائلی مانند دموکراسی، حقوق بشر، صلح... در عهدنامه‌ی صلح با طالبان مشهود بود. ترامپ در درجه‌ی اول برای تضمین ایمنی جان سربازان آمریکایی و کاهش هزینه‌های جنگ، وارد صلح با طالبان شد. کنار گذاشتن دولت مرکزی افغانستان در جریان مذاکرات نیز نشان داد که دموکراسی و

به علاوه مقامات آمریکا به این نتیجه رسیدند که قدرت نظامی به تنهایی نمی‌تواند مشکل تروریسم در افغانستان را حل نماید. در حوزه‌ی تاکتیکی نیز هر چند اوباما در سال ۲۰۰۹ تصمیم به افزایش نیروی نظامی در افغانستان گرفت؛ اما در مبارزات انتخاباتی خود در دوره‌ی دوم ریاست جمهوری در سال ۲۰۱۲ وعده‌ی خروج نیروهای آمریکا از افغانستان را داد و گفتگو برای توافق راهبردی همکاری درازمدت با افغانستان را آغاز کرد (واعظی، ۱۳۹۱: ۲۷-۲۹) که در نهایت، در سال ۲۰۱۳ به توافق امنیتی با کابل منجر شد.

رویکرد آمریکا در دوره‌ی اوباما بر این منطبق نیز استوار بود که تا وقتی که منافع حیاتی آمریکا در خطر نباشد، لزومی ندارد آمریکا مسئولیت بیشتری در مناطق مختلف تقبل کند و می‌تواند به جای استفاده مستقیم و سریع از گزینه‌ی نظامی، از گزینه‌های دیگر خودیغنی؛ دیپلماسی و تحریم استفاده کند. در عین حال، در صورت نیاز به اقدام نظامی، آمریکا به تنهایی وارد جنگ نخواهد شد؛ بلکه اقدام نظامی چندجانبه در دستور کار قرار می‌گیرد تا دیگر کشورها نیز مشارکت داشته باشند (ابراهیمی و همکاران، ۱۳۹۶: ۱۳۳). بر همین اساس و در رویکردی موازی با نگاه اوباما، ترامپ نیز از ابتدای روی کار آمدن، سه گزینه را پیش رو داشت تا سیاستی را اتخاذ کند که نه آن را به شکست تعبیر کنند و نه هزینه‌های زیادی را دربر گیرد:

۱) راهبرد خروج: این گزینه اگرچه هزینه‌های آمریکا را کاهش می‌داد، اما احتمال داشت دولت افغانستان را دچار فروپاشی کند و یا حداقل منطقه‌ی جنوب و جنوب شرق افغانستان را تسلیم طالبان کند.

۲) راهبرد حفظ وضع موجود: این گزینه که بر حفظ میزان مشخصی از نیروی نظامی و تداوم سیاست‌های موجود متمرکز بود، هر چند در کوتاه‌مدت مانع فروپاشی دولت افغانستان می‌شد؛ اما آمریکا را درگیر جنگی نامحدود می‌کرد که هزینه‌های سنگینی به همراه داشت.

مجله‌ی فارن پالیسی تلاش‌های آمریکا در مبارزه با طالبان را بی‌نتیجه دانسته و معتقد است: «طولانی شدن جنگ، علی‌رغم همه‌ی پیش‌بینی‌های خوش‌بینانه مقامات آمریکا، نشان داد که تلاش این کشور در افغانستان نتایجی مطلوبی در پی نداشته است. این مسئله در بسیاری از گزارش‌های انتقادی جان سوپکو بازرس ویژه‌ی بازسازی افغانستان مشهود است. اگر به برخی از توصیه‌های کارشناسان توجه می‌شد، مشخص می‌گردید که هزینه‌ی صدها میلیارد دلار هیچ نتیجه‌ای را برای آمریکا در پی نداشته است. قدرت‌های بزرگی چون آمریکا به شکست گروه‌هایی مانند طالبان قادر نیستند که با انجام حملات پارتیزانی به سرعت متفرق می‌شوند و به پناهگاه‌های خود در پاکستان عقب‌نشینی می‌کنند» (Walt, 2020).

۶.۱.۵ افزایش تعهدات پس از جنگ

آمریکا به عنوان یک قدرت بین‌المللی در بحران‌هایی مانند افغانستان و مبارزه با تروریسم، علاوه بر تعهداتی که در قالب اعزام نیروهای نظامی بر عهده گرفته است، در داخل افغانستان نیز هزینه‌ی مراقبت‌های درمانی پس از جنگ را بر عهده دارد.

رقم کلی برآورد شده برای جنگ افغانستان و پاکستان از سوی وزارتخانه‌های دفاع و امور خارجه آمریکا از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۰ در حدود ۹۷۸ میلیارد دلار بوده است (Crawford, 2019: 1). سیاست‌هایی که ترامپ در چارچوب نوانزوگرایی به کار گرفت، تلاشی در جهت کاهش این تعهدات بود. بزرگترین مسئولیت ناشی از جنگ، هزینه‌ی تامین مراقبت‌های پزشکی در جنگ است. از نظر تاریخی، این هزینه‌ها می‌تواند دولت‌های حاکم بر کاخ سفید را تا دهه‌ها درگیر کند. برای نمونه، مخارج جنگ جهانی دوم برای آمریکا تا اواسط دهه ۱۹۷۰ ادامه داشت. در عملیات آزادسازی عراق در سال ۱۹۹۱ و جنگ در افغانستان در سال ۲۰۰۱ نیز حدود ۱۵۰ هزار

آینده‌ی مردم افغانستان برای آمریکا محلی از اعراب ندارد. به عبارت دیگر، بر اساس منطق هزینه-فایده ترامپ از آنجا که این سیاست هیچ سودی برای آمریکا به همراه نداشت، دیگر به تظاهر برای اجرای آن نیازی نبود.

۶.۱.۳ فشار کاهش تعهدات متحدین

علاوه بر تغییر تدریجی رویکرد آمریکا به طالبان از دوره‌ی اوباما و کاهش تعهدات این کشور در قبال افغانستان در دوره‌ی ترامپ، باید به رویگردانی سایر کشورها از رویکرد ابتدایی آمریکا در افغانستان و هزینه‌های گسترده جنگ علیه طالبان نیز اشاره کرد.

در این چارچوب، اگرچه طرح یک دشمن مشترک و مبارزه با تروریسم در ابتدا باعث شد تا قدرت‌های بزرگ برای کسب مشروعیت بین‌المللی و انگیزه‌های راهبردی، در یک جبهه واحد با آمریکا قرار گیرند؛ اما با طولانی شدن جنگ این حمایت‌ها کاهش یافت و کشورهای عضو ناتو به عنوان متحدان قدیمی آمریکا، شمار نیروهای خود را در افغانستان کاهش دادند.

۶.۱.۴ بازدهی اندک سیاست‌های آمریکا

علاوه بر این بسیاری از صاحب‌نظران، اقدامات و هزینه‌های آمریکا در افغانستان را بدون بازدهی توصیف می‌کنند. نمونه‌ی مشخص آن نیز ناکامی در دولت‌سازی و امنیت‌سازی در افغانستان است. با گذشت دو دهه از بحران افغانستان، نه تنها حکومت ملی طرفدار غرب در این کشور تشکیل نشده است، بلکه ناامنی گسترده، تروریسم و بی‌ثباتی سیاسی فزاینده، وجوه بارز سیاست و قدرت در این کشور را تشکیل می‌دهد. در این زمینه، استفان والت استاد سیاست بین‌الملل در دانشگاه هاروارد در مطلبی با عنوان «همه می‌دانند که آمریکا مدت‌هاست افغانستان را از دست داده است» در

². John Supco

¹. Stephen M. Walt

۶.۱.۷ تلفات بالای غیرنظامیان

شمار کشته شدگان جنگ، مسئله‌ای سیاسی محسوب می‌شود.

اگر کشورهای غربی به دلایل به ظاهر بشردوستانه جنگ را آغاز کنند، باید بحران را به گونه‌ای مدیریت کنند تا جنگ را به گونه‌ای جلوه دهند که به بهبود وضعیت بشردوستانه منجر شده است. آمریکا و ناتو به عنوان طرف‌های اصلی خارجی در جنگ افغانستان رویکردی انفعالی در قبال تعداد نفرات غیرنظامی کشته شده در جنگ دارند. به این معنی که، اعدادی که از تلفات غیرنظامیان در رسانه‌ها پخش می‌شوند، بسیار پایین‌تر از حد واقعی در نظر گرفته می‌شوند. نکته‌ی اساسی آمار تلفات نیست؛ بلکه این است که عملیات جنگی به جای صدمه به تروریست‌ها، به غیرنظامیان آسیب می‌رساند. نمونه‌ی بارز این عملیات، حملات هوایی است.

در این راستا، با روی کار آمدن دولت ترامپ، حملات هوایی در افغانستان برای محافظت از غیرنظامیان شدت گرفت؛ اما با نتیجه‌ی معکوس همراه بود. در سال ۲۰۱۹ حملات هوایی باعث کشته شدن ۷۰۰ غیرنظامی شد و گزارش‌ها نشان از افزایش ۳۳۰ درصدی تلفات غیرنظامیان در افغانستان داشت. این حملات در واقع اهرم فشاری بر سر میز مذاکره با طالبان در اختیار آمریکا قرار داد، (Wilkins, 2020). به ویژه این که تعداد غیرنظامیان کشته شده در جنگ افغانستان در سال ۲۰۱۸، یکی از بالاترین آمار مرگ‌ومیر در جنگ است، (Crawford, 2018: 3).

۶.۲ عوامل داخلی افغانستان

علاوه بر دلایل مربوط به آمریکا که این کشور را به صلح با طالبان سوق داده است، عوامل داخلی افغانستان نیز در این روند موثر بوده است.

مرد و زن مشارکت داشتند که با تلفات جانی بسیاری همراه بوده است (Bilmes, 2012: 3). علاوه بر این، هزینه‌های بعد از جنگ نیز جزئی از ابعاد پنهان جنگ است که فشار زیادی برای تنظیم بودجه بر دولت آمریکا وارد کرده است و ترامپ در پی کاهش این هزینه‌ها برآمده است. به گونه‌ای که از اواخر سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۰، حدود ۴/۴ میلیارد دلار از سوی آمریکا برای مراقبت از سربازان آسیب‌دیده از جنگ‌ها اختصاص داده شده است (Crawford, 2019: 1).

۶.۱.۶ عدم موفقیت نظامی

مشارکت نظامی کشورهای متحد آمریکا، همواره این قدرت را به واشنگتن می‌داد تا سیاست‌های پرهزینه‌ای را به کشورهای منطقه‌ای و متحدان نظامی - سیاسی خود تحمیل کند.

در موارد زیادی این استراتژی به صورت ایزار مناسبی ظاهر شد و آمریکا را به اهداف نظامی خود نزدیک می‌نمود. پس از جنگ جهانی دوم آمریکا با بر عهده گرفتن نقش جهانی با استفاده از فناوری و بودجه‌ی نظامی خود، اراده‌ی خود را به دیگران تحمیل می‌کرد. اما شکست در جنگ ویتنام و سیاست‌های این کشور در دو دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی، هزینه‌ها و شکست‌های زیادی را به این کشور متحمل نمود. پس از جنگ سرد، آمریکا با پیروزی در عملیات آزادسازی کویت در سال ۱۹۹۱ و نمایش اقتدار نظامی خود سندروم ویتنام را از حافظه‌ها پاک کرد. با این وجود، شکست‌های پیاپی در قرن بیست‌ویکم و هزینه‌های سنگینی که بر آمریکا تحمیل شد دوباره آمریکا را به لاک دفاعی بازگرداند (امینیان، ۱۳۹۶: ۲۰۰-۱۹۸). استراتژی تهدید و تطمیع برای رسیدن به اهداف مورد نظر، در مقایسه با استفاده از زور و قدرت نظامی که از کمترین کارایی برخوردار بود و هزینه‌های زیادی را به آمریکا تحمیل کرد، این کشور را متقاعد ساخت تا برای پایان دادن به جنگ افغانستان به راه‌حل‌های دیپلماتیک متوسل شود.

۶.۲.۱ گسترش قلمرو ارضی طالبان و ضعف دولت مرکزی

در صحنه‌ی میدانی افغانستان در سال‌های اخیر اوضاع به نفع طالبان رقم خورده است.

طالبان در طول این سال‌ها علاوه بر تجدید قوای نظامی و سیاسی، از پایگاه اجتماعی قابل توجهی در بین مردم افغانستان برخوردار گردیده است. همچنین بر اساس برآوردهای رسمی دولت آمریکا در سال ۲۰۱۹ حدود ۱۲٫۳ درصد قلمرو ارضی افغانستان تحت کنترل طالبان قرار دارد، این در حالی است که ۵۳٫۸ نیز تحت کنترل دولت مرکزی و ۳۳٫۹ درصد نیز بین طالبان و دولت مرکزی مورد مناقشه است (Council on Foreign Relations, 2019). جدای از این، فساد حاکم بر دولت نیز مزید بر علت است تا جایگاه طالبان در افغانستان ارتقاء یابد. بر این اساس، استراتژی طالبان این است که در نبرد با حکومت مرکزی به نهادی حمله می‌کند که محبوب نباشند. نهادهای نظامی و امنیتی افغانستان به دلیل خشونت و فساد که در بین آنها وجود دارد، در نظر مردم این کشور محبوب نیستند و در بسیاری از نقاط مردم در حملات طالبان به سربازان حکومتی، کمکی به آنها نمی‌کنند. به علاوه، خود دولت مرکزی افغانستان نیز دچار ضعف و کاستی زیادی است که باعث شده هم نتواند در مقابل طالبان به پیروزی دست یابد و هم طالبان با سوءاستفاده از این ناتوانی دولت مرکزی در تامین امنیت و امکانات برای نقاط محروم و دورافتاده به ویژه مناطق پشتون نشین، توانسته است آنها را با خود همراه کند. بر اساس بررسی‌های سازمان ملل ۷۰ درصد جنایت‌های خشن در افغانستان در مناطق تحت کنترل دولت مرکزی انجام می‌شود. در حالی که به دلیل سخت‌گیری طالبان، تعداد جرائم خشن در مناطق تحت کنترل آنها بسیار کمتر است. این امر سبب می‌شود که به ویژه در مناطق روستایی مردم آن کسی را انتخاب کنند که در اداره امور روش مؤثرتری را به کار می‌گیرد (پورقدیری، ۱۳۹۸: ۲).

۶.۲.۲ ساختار سنتی قدرت

با وجود این که حدود دو دهه از تشکیل دولت جدید در افغانستان می‌گذرد، اما به دلیل سنتی بودن ساخت قدرت و دولت در این کشور دموکراسی که به ظاهر در این کشور برقرار است، از کارکرد چندانی برخوردار نیست.

در حوزه‌ی نخبگان سیاسی، اغلب افرادی که بعد از شکست طالبان در پی حمله‌ی آمریکا روی کار آمدند، فرماندهانی بودند که در جنگ‌ها از طالبان شکست خورده بودند. روحیه‌ی نظامی در این نخبگان جنگ‌سالاران باعث شد تا رژیم را طراحی کردند که در زمینه‌ی جرایم جنگی، فساد فراگیر و دیگر موارد نقض حقوق بشر پاسخگو نبوده است. از این رو، نباید انتظار داشت این افراد یک سیستم قانونی جامع و پاسخگو را توسعه دهند. در سیستم سیاسی کنونی افغانستان رئیس‌جمهور از قدرت بالایی برخوردار است و در مقابل ساختار پارلمانی بسیار ضعیف است. واقعیت‌های جامعه چندنژادی افغانستان نیز در این سیستم نادیده گرفته شده است. این معایب باعث شد تا گروه طالبان که هیچ نقشی در حکومت جدید به آن واگذار نشده بود، دوباره قدرت پیدا کند و جنگ را از سر گیرد (Niland, 2014: 3).

از طرف دیگر، ویژگی‌های جغرافیایی و طبیعی افغانستان شرایطی را ایجاد کرده است که تا به امروز کسی نتوانسته است بر تمام نقاط افغانستان تسلط داشته است. این کشور کاملاً به اشغال کشورهای بیگانه در نیامده است. دولت‌های مستقر در کابل نیز از اقتداری نسبی بهره‌مند بوده‌اند که از سطح نهادینگی اندکی برخوردار است. دولت مرکزی نیز در هیچ برهه از تاریخ این کشور نتوانست مراکز متعدد قدرت در افغانستان را زیر سلطه‌ی خود در آورد. بدین لحاظ مشروعیت دولت کابل همواره با چالش مواجه بوده و شرایطی را رقم زده است که واقعیت امروزی افغانستان را نشان می‌دهد (دهشیر، ۱۳۹۱: ۸۳).

۷ نتیجه‌گیری

بحران افغانستان از سال ۲۰۰۱ تاکنون از مهم‌ترین موضوعات موثر بر سیاست خارجی آمریکا است و دولت‌های حاکم بر این کشور در این سال‌ها سیاست‌های مختلفی را در قبال این بحران اتخاذ کرده‌اند.

از جمله سیاست خارجی آمریکا از سال ۲۰۱۶ و با به قدرت رسیدن دونالد ترامپ به عنوان رئیس جمهور این کشور در تلاش بوده است تا رویکرد این کشور را در قالب‌های جدید در بحران افغانستان و به ویژه در قبال گروه طالبان شکل دهد. در این راستا یکی از مهم‌ترین تحولات سیاست خارجی آمریکا در قبال بحران افغانستان، انعقاد توافق صلح با طالبان در سال ۲۰۲۰ است. در این پژوهش سعی شد تا به تبیین رویکرد آمریکا در دوره ترامپ در صلح با گروه طالبان پرداخته و مهم‌ترین عوامل موثر بر آن بررسی شود.

به نظر می‌رسد ترامپ در خط مشی اساسی سیاست خارجی خود به ویژه در افغانستان به دنبال تامین امنیت ملی و افزایش قدرت نظامی ایالات متحده بوده و در این چارچوب از منطق اقتصادی خود نیز بهره می‌برد و با تاثیرپذیری از رویکرد نوانزواگرایی سعی نمود از مداخله در جنگ‌های بیهوده پرهیز کند. انعقاد توافقنامه صلح با طالبان در ذیل این مطلب عقلانی به نظر می‌رسد. در واقع آمریکا ذیل این توافق در صدد بوده است تا هزینه‌های نظامی و اقتصادی خود را که طی دو دهه جنگ افزایش گسترده‌ای داشته کاهش دهد و همچنین وضعیت افغانستان را از بن‌بست امنیتی و جنگ‌های پی در پی بین دولت مرکزی و گروه طالبان خارج سازد.

افغانستان به دلیل ویژگی‌های ذاتی خود و مداخله‌های خارجی و تضاد منافع بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی همواره دچار بحران است و آمریکا تلاش کرده است تا از طریق مدیریت ناامنی به دنبال حفظ دسترسی‌های سیاسی و امنیتی، تامین منافع

۶.۲.۳ ناکارآمدی حکومت در افغانستان

ایجاد یک حکومت کارآمد که به نیابت از آمریکا بتواند از منابع آنها در افغانستان محافظت کند، دو دهه سیاست خارجی آمریکا را در افغانستان به خود مشغول کرد و هزینه‌های زیادی را در پی داشته است.

برای ایجاد این نوع حکومت، افغانستان نیازمند یک هویت اجتماعی پایدار است که طی این سال‌ها از آن بی‌بهره بوده است. دولت کنونی افغانستان محصول توافقاتی پی در پی است که نخبگان سیاسی این کشور برای تقسیم قدرت و ثروت بین خود به آن دست‌یافته‌اند. توافق عمومی برای تشکیل دولت در دسامبر ۲۰۰۱، توافق دولت وحدت ملی مبنی بر ریاست جمهوری اشرف غنی و ریاست اجرایی عبدالله عبدالله در سال ۲۰۱۴ و توافق ورود گلبدین حکمتیار به ساخت قدرت در سال ۲۰۱۷ برخی از توافقاتی نخبگان سیاسی افغان طی این سال‌ها است (شفیعی، ۱۳۹۵: ۱۱۸).

چنین توافقاتی از شکنندگی بسیار بالایی برخوردار است و نشان می‌دهد که حکومت افغانستان در درون خود از آشفتگی و چندپارگی رنج می‌برد و از هماهنگی و انسجام لازم برای اداره فرامین عادی حکومتی برخوردار نیست. شرایط جغرافیایی در کنار کثرت قومی و قبیله‌ای، هویت اجتماعی افغانستان را به سمت ریشه‌های قوی تعصبی سوق داده است که اصول اخلاقی زندگی مدرن را نمی‌پذیرد. حکومت‌های روی کار آمده در این کشور نیز مرهون توجه به اصول بنیادی مناسبات پیوندها در زمینه‌های فردی، سیاسی و اجتماعی بوده‌اند (دهشیار، ۱۳۸۷: ۷). در همین راستا، یکی از مهم‌ترین دلایل نیل به توافق صلح از سوی آمریکا با طالبان لزوم توجه به ترکیب قومی و قبیله‌ای افغانستان پس از دو دهه نادیده انگاشتن آن است.

راهبردی و ممانعت از ابتکار عمل رقبا و مخالفان خود در افغانستان باشد. مهم‌ترین مسئله‌ی مطرح شده درباره‌ی تعهدات آمریکا در توافق صلح، خروج نیروهای خارجی است. در حالی که خروج مطرح شده در این سند، به صورت تدریجی به نظر می‌رسد. به عبارت دیگر، طبق توافق آمریکا و طالبان، سربازان آمریکایی در تعداد محدود و صرفاً در پایگاه‌های مشخص، نه برای جنگ با طالبان؛ بلکه به عنوان نیروی حافظ وضع موجود فعالیت خواهند داشت. از این گذشته به نظر می‌رسد که طالبان از اهمیت و جایگاه کمک‌های آمریکا به دولت آینده آگاه است و به دنبال خروج همه‌ی نیروهای آمریکایی نخواهد بود.

به نظر می‌رسد که مهم‌ترین عوامل موثر بر انعقاد این توافق نیز در دو سطح تغییر سیاست‌های آمریکا و همچنین چالش‌هایی مربوط می‌شود که دولت افغانستان با آنها مواجه است. مهم‌ترین دلایل مربوط به سیاست‌های آمریکا را تغییر نگرش تدریجی آمریکا در قبال افغانستان، تجدیدنظر در مبانی اصلی سیاست خارجی این کشور، فشار کاهش تعهدات متحدان، بازدهی اندک سیاست‌های آمریکا، افزایش تعهدات پس از جنگ، عدم موفقیت نظامی آمریکا در جنگ علیه طالبان و تلفات بالای غیرنظامیان در جنگ تشکیل می‌دهد. از طرف دیگر، دولت افغانستان نیز در این سال‌ها با چالش‌هایی مواجه بوده است که برخی از آنها را گسترش قلمرو ارضی طالبان و ضعف دولت مرکزی، ساختار سنتی قدرت در این کشور و ناکارآمدی حکومت در افغانستان تشکیل می‌دهد.

امینیان، بهادر (۱۳۹۶). «به کارگیری زور به عنوان ابزار سیاست خارجی آمریکا، معضل فراروی ترامپ»، فصلنامه‌ی سیاست دفاعی، سال ۲۵، شماره‌ی ۹۹، صص ۱۹۱-۱۲۲

منابع فارسی

آقایی، داود و فلاحی، احسان (۱۳۹۴). «آسیای مرکزی بزرگ‌تراز افسانه تا واقعیت»، فصلنامه‌ی مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، دوره‌ی ۲۱، شماره‌ی ۸۹، صص ۳۱-۱.

سلیمانزاده، سعید و همکاران (۱۳۹۷). «راهبرد سیاست خارجی ترامپ: هیبرید نوانزوآگرایی-واقع‌گرایی»، فصلنامه‌ی مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، شماره‌ی ۲۸، صص ۲۸۳-۲۶۹.

سلیمی، حسین و رحمتی‌پور، لیلا (۱۳۹۳). «بررسی مقایسه‌ای استراتژی انرژی چین و ایالات متحده آمریکا و تاثیر آن بر جایگاه خلیج فارس»، فصلنامه‌ی پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال سوم، شماره‌ی ۱۱، صص ۱۶۰-۱۲۹.

شفیعی، نوذر (۱۳۹۵). «تبیین عوامل مؤثر بر اتخاذ استراتژی دولت ترامپ نسبت به افغانستان»، فصلنامه‌ی پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره‌ی اول، شماره‌ی ۲۴، صص ۱۳۲-۱۰۹.

صفری، عسگر و وثوقی، سعید (۱۳۹۵). «ژئوپلیتیک اوکراین و نقش آن در رقابت روسیه و ایالات متحده آمریکا»، فصلنامه‌ی تحقیقات سیاسی بین‌المللی، شماره‌ی ۲۶، صص ۱۳۸-۱۱۱.

طاهرخانی، ستاره (۱۳۸۸). «تروریسم و گذار آمریکا از یکجانبه‌گرایی به چندجانبه‌گرایی در سازمان ملل»، فصلنامه‌ی سیاست خارجی، سال ۲۳، شماره‌ی دوم، صص ۵۴۰-۵۰۹.

قامت، جعفر (۱۳۸۸). «جایگاه خاورمیانه در اندیشه‌های ژئوپلیتیک»، فصلنامه‌ی دانشنامه، دوره‌ی دوم، شماره‌ی ۴۷، صص ۱۰۰-۹۱.

کالاهان، پاتریک (۱۳۸۷). منطق سیاست خارجی آمریکا: نظریه‌های نقش جهانی آمریکا، ترجمه‌ی داود غریباق زندی، محمودیزدان‌فام و نادر پوراخوندی، تهران: نشر پژوهش‌گدهی مطالعات راهبردی.

کریمی‌فرد، حسین (۱۳۹۷). «سیاست خارجی ترامپ و واقعیت‌های نظام بین‌الملل»، فصلنامه‌ی مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، دوره‌ی هشتم، شماره‌ی ۲۸، صص ۳۰۲-۲۸۵.

بایبوردی، اسماعیل و همکاران، (۱۳۹۴). «بررسی سیاست خارجی آمریکا در مبارزه با تروریسم: اهداف و پیامدهای پیمان امنیتی کابل-واشنگتن»، فصلنامه‌ی مطالعات روابط بین‌الملل، دوره‌ی هشتم، شماره‌ی ۳۰، صص ۱۴۶-۱۰۵.

پورقدیری، آرین (۱۳۹۸). «واکاوی دلایل شکست‌ناپذیری طالبان در افغانستان»، مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری، دسترسی در لینک زیر: <http://www.css.ir/fa/content/114961/>

پیشگانی فرد، زهرا و رحیمی، محمد (۱۳۸۷). «جایگاه افغانستان در ژئواستراتژی نظام نوین جهانی»، فصلنامه‌ی تحقیقات کاربردی و علوم جغرافیایی، سال هشتم، شماره‌ی ۱۱، صص ۱۳۱-۹۹.

تاجیک، محمدرضا و شریفی‌نیا، علیرضا (۱۳۸۸). «موانع گفتمانی دموکراسی در افغانستان»، فصلنامه‌ی علوم سیاسی، سال ۱۲، شماره‌ی ۴۶، صص ۶۲-۳۵.

دهشیار، حسین (۱۳۹۱). «پارادوکس آمریکا در افغانستان: هویت چندگانه و حاکمیت تقسیم‌ناپذیر»، فصلنامه‌ی روابط خارجی، سال ۱۴، شماره‌ی سوم، صص ۸۶-۵۹.

دهشیری، محمدرضا (۱۳۹۷). «افول قدرت نرم آمریکا، دلایل و پیامدها»، دوفصلنامه‌ی مطالعات قدرت نرم، سال هشتم، شماره‌ی ۱۹، صص ۶۸-۳۶.

دهقانی، خسرو و همکاران (۱۳۹۸). «تحلیل تاثیر سیاست‌های دونالد ترامپ بر قدرت نرم ایالات متحده آمریکا»، فصلنامه‌ی تحقیقات سیاسی بین‌المللی، شماره‌ی ۳۹، صص ۱۸-۱.

رفیع، حسین و بختیاری‌جامی، محسن (۱۳۹۳). «چالش‌های صلح در افغانستان»، فصلنامه‌ی مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره‌ی ۸۸، صص ۵۸-۳۳.

در دوران دونالد ترامپ»، فصلنامه‌ی ژئوپلیتیک،
سال ۱۵، شماره‌ی اول، صص ۱۷۹-۱۴۶.

نوری، وحید و حسینی، حسن (۱۳۹۸). «فردگرایی در
سیاست خارجی آمریکا در دوره‌ی دونالد ترامپ:
نتایج و پیامدها»، فصلنامه‌ی مطالعات روابط
بین‌الملل، سال ۱۲، شماره‌ی ۴۶، صص ۲۱۶-۱۷۹.

واعظی، محمود (۱۳۹۱). «رویکرد دولت اوباما به جهان
اسلام: تغییر یا تداوم سیاست‌های آمریکا»،
فصلنامه‌ی روابط خارجی، دوره‌ی چهارم، شماره‌ی
اول، صص ۴۶-۷.

متقی، ابراهیم، (۱۳۹۲). «تحول رهیافت موازنه قدرت
در نظم‌های منطقه‌ای: هویت‌گرایی در برابر
ساختارگرایی»، فصلنامه‌ی مطالعات راهبردی،
سال ۲۲، شماره‌ی ۶۷، صص ۱۹۲-۱۶۲.

محمدزاده ابراهیمی، فرزاد و همکاران (۱۳۹۶). «دونالد
ترامپ و میراث سیاست واقع‌گرایانه اوباما در
خاورمیانه»، فصلنامه‌ی سیاست جهانی، دوره‌ی
ششم، شماره‌ی دوم، صص ۱۵۳-۱۲۳.

موسوی شفائی، مسعود و منفرد، قاسم (۱۳۹۸).
«نئوجکسونیسم، الگوی سیاست خارجی آمریکا

منابع لاتین

Daniel larison (2020) A chance to end
Americas longest war the American
conservative.

<https://www.theamericanconservative.com/larison/a-chance-to-end-americas-longest-war>. February 29, 2020.

Afghanistan government and Taliban may
meet for peace talks in vae-vox.
<https://www.vox.com/world/2018/12/18/1814633/afghanistan-taliban-usa-taiks-uae>

Ahmad, A. (2017) Trump Foreign Policy
impact in the Caucasus projecting
Azerbaijan-USA relations for the next
four years and beyond. Center for
Economic and Social Development.

Bilmes, L. (2013). The Financial Legacy of Iraq
and Afghanistan: How Wartime
Spending Decisions Will Constrain
Future National Security Budgets.
Harvard Kennedy School.

Brett Wilkins and Staff Writer. (2020,
December 7) Report Blames Trump
Admin for 330% Rise in Afghan Civilian
Casualties. <https://www.commondreams.org/news/2020/12/07/report->

blames-trump-admin-330-rise-afghan-
civilian-casualties

Council on Foreign Relations, (2019), War in
Afghanistan, available in:
<https://www.cfr.org/global-conflict-tracker/conflict/war-afghanistan>.

Human cost of the post-11/9 Wars: Lethality
and the Need for Transparency, Costs of
War, Watson institute international
& public Affairs Broun University,
November. 2018.

International Physicians for the Prevention
of Nuclear War, Body Count Casualty
Figures after 10 Years of the "War on
Terror" Iraq Afghanistan
Pakistan. Washington DC, Berlin, Ottawa
- March 2015 translated from German by
Ali Fathollah-Nejad.

Neta, C. and Crawford, C. (2019) "United
states Budgetary Costs and Obligations
of post-11/9 Wars Through Fy.2020, \$
6.4 trillion 20 Years of war", A costs of
War Research series, Boston university,
November.13.2019.

Niland, N. (2014) "Democratic Aspirations
and Destabilizing outcomes in

- Afghanistan". Watson institute for international studies, Broun university, 15 October, 2014.
- O'Connell, A. (2020). No, Afghanistan Is Not Really Vietnam All Over Again. Cambridge University, "Modern American History", 251-269.
- Peltier, H, (2020) The Growth of the "Camo Economy" and the Commercialization of the Post-9/11 Wars. Watson institute international& Public Affairs Broun University, June, 2020.
- Smith, S and Hadfield, A. and Dunne, T. (2016) Foreign Policy: Theories, Actors, Cases, (3rd edn) Oxford: Oxford university.
- The Trump Doctrine: Terrorists Lose and Peace Wins. Foreign Policy, October 30, 2020.
<https://www.whitehouse.gov/articles/terrorists-are-losing-and-peace-is-breaking-out/>
- Kirby Jen (2018) Trump will reportedly remove 7000 troops from Afghanistan-vox.
<https://www.vox.com/world/2018/12/21/18151485/trump-afghanistan-troops-mattis-taliban>.
- Walt, S (2020). Everyone Knows America Lost Afghanistan Long Ago. December 16 2020.
<https://foreignpolicy.com/2019/12/16/everyone-knows-america-lost-afghanistan-long-ago/>
- Lefevre, Georges (2020) Afghanistan un accord de paix qui nene etait pas un.
<https://www.iris-france.org/147127-afghanistan-un-accord-depaix-qui-nen-etait-pas-un>.
- Pakzad Karim (2020) Donald trump remet les de Afghanistan aux Taliban, mais garde un double iris. <https://iris-france.org/150706-donald-trump-remet-les-cles-de-afghanistan-aux-talibans-gard-un-double>.

